

ملحق سازد و حضرت نظر بر قلت لشکر خود نکرده متوکلاً علی الله
 پلغر تمام با چهل سوار به کنار آب مهندری شباً شب^۱ رسیدند -
 در آن طرف آب در قصبه سرنال، ابراهیم حسین مرزا فرود آمده بود،
 کنور مانسنگه کچهواکه متکفل هراول شده باوجود در آن وقت
 به تمامی بندهای درگاه زیاده از صد نفر همراه خلیفه الهی نبود،
 حضرت بے تعاشا خنگ جهان نورد را در آن شب تاریک در دریا
 انداختند، و از آب گذشتند - ابراهیم حسین مرزا هم داد مردی
 و مردانگی میداد، و جویای حضرت خلیفه الهی بود، آخر خاک
 ادبار بر فرق خود بیخته راه فرار پیش گرفت و بجانب سروهی
 رفت - افواج منصوره بر سر قلعه سورتبه رفته که محاصره قلعه
 نمایند - گرخ بیگم دختر مرزا کامران که منکوحه ابراهیم حسین
 مرزا بود پیش از آنکه افواج بر سر او برسد مظفر حسین مرزا پسر خود
 را همراه گرفته و پانصد کنیز را دستار بر سر بسته و مسلح ساخته
 بجانب دکن رفت، و مرزایان یکجا جمع آمده کنگاش کردند
 که ابراهیم حسین مرزا به ممالک هندستان رفته فتنه انگیزی
 نماید - و مرزایان به اتفاق شیر خان فولادی محاصره پتن نمودند،
 خان اعظم با امرای بسیار بدفع آنها آمده جنگ واقع شد -
 اردوی قطب الدین محمد خان را غارت کردند و شیخ محمد بخاری
 آشته گشت - آخر لشکر بادشاهی غالب آمد - شیرخان^۲ فولادی

۱ شب شد In MS. B

۲ صفیر خان In MS B

از جنگگاه برآمده پیش امین خان حاکم جونا گده رفته آمایش یافت و محمد حسین مرزا بجانب دکن رفت و ابراهیم حسین مرزا از گجرات برآمده به نواحی میرتپه رسید - قافله که از گجرات در آنجا آمده بود تاخته مالی بسیار بدست آورده، وهم چنان بهر جا که می رسید تاخت و تاراج بسیار می کرد - چون بنواحی ملتان رسید، از آب کهاره که عبارتست از آب بیاه و ستلج که بجانب منده میگذراند، میخواست که از آن آب بگذرد، چون شب شده بود کشتی پیدا نشده، مرزا در کنار دریا فرود آمد - طایفه جهپر که از قسم ماهی گیران و رعیت ملتان اند بر سر مرزا شبخون آورده تیر باران کردند، تیرے بر حلق مرزا رسید و مرزا کار خود را دگرگون دیده، تغیر لباس کرده، آهسته از میان جمعی که با او همراه بودند و بچهار صد سوار میرسیدند، جدا شده بطریق قلندران خواست که بدر رود، و جمعی از مردم آن نواحی او را شناخته^۱ پیش سعید خان چفته حاکم ملتان بردند - مرزا در قید سعید خان بهمان الم در گذشت - و محمد حسین مرزا از ولایت دکن باز بر سر قلعه سورتپه آمد - قلیچ خان^۲ که جاگیردار آنجا بود قلعه را مستحکم ساخته در مقام جنگ و جدل شد - و محمد حسین مرزا به کنبایت رفته و در آنجا با بندهای بادشاهی جنگ کرده نزد اختیارالملک رفت -

۱ شناخته گرفته In MS. B

۲ فتح خان In MS B

محمد حسین مرزا و اختیارالملک بیست هزار سوار جمع کرده با راجه ایدر نزدیک احمد آباد رسیدند - خان اعظم و قطب الدین خان حصارى شدند - خان اعظم فترات گجرات را مکرر معروض بار یافتگان درگاه کرده، طلب آنحضرت می نمود - حضرت خلیفه الهی لشکر بسیار را پیشتر راهی احمد آباد ساختند، و خود بدولت می فرمودند که این جماعه پیش از ما نتوانند خود را رسانید - اتفاقاً هم چنان شد - آنحضرت چاشت گاه روز یکشنبه بست و چهارم ماه ربیع الآخر سنه احدی و ثمانین و تسعمایه (۹۸۱ سنه) بر ناقه سبک سیر سوار شدند و مقربان درگاه بر بختیان دونده که دائم از باد صبا یاد میدادند و آنحضرت آنروز تا قصبه نوده عنان باز نکشیدند و در آن قصبه ما حضرے تناول نموده، زمام یلغار به قائد روزگار سپرد، و یک پھر از شب سه شنبه گذشته بود که بموضع آباد رسیدند و روز سه شنبه بست ششم ماه مذکور بخطه اجمیر رسیده با زیارت مشرف شده ساعتی در منازل بادشاهی آسوده باز سوار شدند - مرزا خان خلف صدق خان خانان بیرام خان و زین خان کوکه و سیف خان کوکه و خواجه عبدالله و کجک خواجه و میر غیاث الدین علی اخوند که دو دانش تاریخ و اسماء الرجال در ربع مسکون نظیر نداشت و بخطاب نقیب خانی ممتاز بود، و مرزا قلی خان و رستم خان و مرزا محمد زمان برادر مرزا سید یوسف خان و سید عبدالله خان و خواجه غیاث الدین علی بخش

که بعد از فتح بختاب آصف خانی رسیده در زیر سایه چتر عالم گیر حاضر بودند، و تمام شب قمروار جهان نور دیدند. در هنگام طلوع صبح صادق شاه قلیخان محرم و محمد قلی تویائی که قبل ازین از فتحپور رخصت شده پیشتر راهی شده بودند، شرف خدمت دریافتند. خواجه عبدالله و آصف خان بخشی و رائے سال درباری را همراه گرفته، دوازدهم شهر جمادی الاول سنه احدی و ثمانین و تسعمایه به قصبه واله که بیست گروه پتن گجرات است، رسیدند. در آنجا جمعی که پیش ازین بدین مهم تعیین شده بودند، با جاگیرداران اطراف و جوانب در ظل رایت جمع آمدند و حکم قضا جریان صادر شد که سپاه نصرت پناه مسلح و مکمل در عرصه گاه اکبر که نمونه روز محشر است، حاضر شوند، همچنان کردند. قول لشکر مرزا خان را نمودند و سید محمد بارهه و شجاعت خان با قلیل لشکر در جرانغار و برانغار ترتیب داده خود بدولت با صد سوار چید که در میان هزاران هزار سوار جنگی یکی را انتخاب فرموده بودند طرح شد، متکفل شدند که در هر فوج که کمی رو نماید بذات اشرف بتدارک آن پردازند. همگی سه هزار سوار بقلم آمد و عدد مخالفان از بست هزار سوار بیش بودند. حضرت خلیفه الهی عنان ارادت به قبضه عنایت خداوندی سپرده آخرهای آنروز از قصبه بالتانہ سوار شده متوجه احمدآباد گردیدند. چنانچه در عرض نه روز از فتحپور سیکری تا احمدآباد کنار آب رسیدند. مکندر

قراول را پیش خان اعظم فرستادند ، تا مژده وصول رایات فتح آیات
 پنخان اعظم رساند . مخالفان خمار آلوده بر بستر غفلت و بیخبری
 افتاده بودند که بر زبان الهام بیان رفت که بر سر بیخبران رفتن
 و غافلان را زدن شیوه مردان نیست . چندان صبر کنیم که غنیم
 خبردار شده مستعد شود . پس از آواز نفیره و ناله کرنا مخالفان مراسمیه
 و مضطرب بطرف اسپان دویدند . و محمد حسین مرزا با دو سه
 سوار بجهت تحقیق خبر بکنار آب آمد . اتفاقاً سبغان قلی ترک
 نیز بجهت خبر گیری ازین طرف کنار آب رفته بود ، محمد حسین
 مرزا فریاد کرد که اے بهادران این چه فوج است . سبغان
 قلی گفت که اے غافل این کوکب دولت خلیفه الهی است
 که از فتحپور بجهت استیصال حرام نمکان رسیده . محمد حسین
 مرزا گفت که جاسوسان من امروز چهارده روز است که بادشاه
 را در فتحپور گذاشته اند مرزا مدهوش و متحیر بمیان لشکر خود
 رفته فوجها را آراسته رو بمیدان نهاد . و اختیارالملک را با
 پنج هزار سوار فرستاد ، تا خان اعظم را نگذارد که از قلعه بیرون
 آید . حضرت خلیفه الهی از آب عبور کرده محمد حسین مرزا
 یا هزار و پانصد مغل که همه فدای او بودند پیشتر رسیده بر
 سر هراول تاخت ، و مقارن این حال حبشیان و افغانان بر صف
 وزیر خان تاختند . بهادران طرفین با یکدیگر در آویختند . چون
 حضرت خلیفه الهی آثار دهن و فتور هراول خود مهائنه نمودند

بر فوج دشمن چون شیر خشناک حمله آوردند، و جمعی از
 بندگان جان سپار غلغله شور "یا معین"، به فلک الافلاک رسانیده بر
 صف اعدا^۱ تاختند. سیف خان کوکه داد مردی ' مردانگی داده شهید
 شد و محمد حسین مرزا و شاه مرزا تردد و مردانگی را بجا آورده از
 میدان ستیز رو به گریز آورده پشت دادند، و محمد حسین مرزا که
 اسپش زخمی بود از هول جان استعجال در گریختن همیکرد. -
 در اثنای راه تیه زقوم پیش آمد، خواست که اسپ از آن زقوم
 بجهاند، اجل گریبان او را گرفته بر زمین انداخت ' از ملازمان
 درگاه گدا علی ترکی سر در پی او داشت، خود را از اسپ
 انداخته مرزا را گرفت. لشکر گجراتیان هزیمت خوردند،
 گدا علی بدخشی و یک کس دیگر از نوکران خان کلان مرزا
 را زخمی بحضور حضرت خلیفه الهی آوردند، و هر کدام دعوی
 گرفتن مرزا می کردند. راجه پیر بر حسب الحکم از مرزا پرسیدند
 که ترا کدام کس گرفته، محمد حسین مرزا گفته که اینها را
 چه قدرتست که مرا توانند گرفت، مرا نمک حضرت خلیفه الهی
 گرفت. حضرت را رقت بسیار شده. مرزا آب طلبید، یکی از
 حاضران در سفال شکسته آب داد. مرزا دست بر آن سفال زده
 انداخت. حضرت خلیفه الهی از چهاگل خاصگی خود آب خورائیده
 برفق و مدارا عتاب چند باو فرموده او را به رای سنگه سپردند. -

۱ In MS. B گدا علی بدخشی

درین وقت اختیارالملک درفتاری مرزا شنیده رو بگریز نهاد. سهراب^۱ نام ترکمان اختیارالملک را شناخته از عقب او روان شد و او به زقوم زار رسیده خواست که اسب را بجهاند، ترکی غارت گر اجل مرکب او را از پامی در آورد، او را بزمین انداخت. سهراب بیگ هم خود را از اسب انداخته او را گرفته بر زمین انداخت. اختیارالملک گفت که تو مثل ترکمان می نمائی^۲ و ترکمان غلام علی مرتضی کرم الله وجهه می باشند و من از سادات بخاری ام، مرا مکش. سهراب بیگ گفت من ترا شناخته سر در پی تو نهاده ام، تو اختیارالملکی و به ضرب تیغ بیدریغ سر از تن او جدا کرده باز گشت که بر اسب خود سوار شود، اسبش را دیگرے برده سر اختیارالملک را در دامن پیچیده پیاده رو براه آورد. در اول حال هجوم لشکر اختیارالملک را راجپوتان دیده محمد حسین مرزا را راجپوتان از فیل فرود آورده پاره پاره کردند. بعد از فتح، خان اعظم و امرای دیگر که مستحصن بودند آمده ملازمت حضرت خلیفه الهی نمودند. حضرت خان اعظم را به التفات تمام در آشوش گرفته به اظهار اقسام اشفاق عز استیاز بخشیدند.

پرسش از اندازه به غایت گذشت * حد نوازش ز نهایت گذشت
هنوز از پرسش جوابی نپرداخته بودند که سهراب بیگ ترکمان

1 In MS. B سهراب بیگ

2 In MS. B تو ترکمان می نمائی

آمده سر اختیارالملک را در پائے بلند اقبال انداخت - حضرت از ملاحظه آن موهبت عظمی مجدداً مراسم شکر و لوازم سپاس بجا آورده فرمودند که سرهای مخالفان که زیاده از دو هزار بودند مناره سازند - عبرة لناظرین ، و خود بدولت در احمدآباد تشریف برد و سر محمد حسین مرزا و اختیارالملک را به اکبرآباد فرستادند - سابقاً مذکور شد که گلرخ بیگم صبیبه مرزا کامران منکوحه ابراهیم حسین مرزا ، مظفر حسین مرزا ، پسر خود را همراه گرفته از قلعه سورتی برآمده بجانب دکن آمده خلل انداخت ، و پسر شریف خان اتکه را شکست داد ، باز راجه تودرمل او را شکست داد ، و مهر علی که مایه فساد بود بزخم تیر در گذشت - مظفر حسین مرزا قاب نیاورده بجانب سلطانپور نذر بار رفت - راجی علیخان فاروقی حاکم آسیر به هر تقدیر مرزا را بدست آورده مقید ساخت - این خبر به حضرت خلیفه الهی رسیده ، فرمان به راجی علیخان مصحوب ، مقصود علی جوهری شرف نفاذ یافت که مظفر حسین مرزا را همراه پسر خود بدرگاه سلاطین پناه فرستد - در سال بست و چهارم جلوس موافق سنه ست و ثمانین و تسعمایه ، ۹۸۶ ، راجی علیخان مظفر حسین مرزا را با پیشکشها و تحف و هدایا بدرگاه فرستادند - مدتی او را در قید نگاه داشتند - بعده شفقت جلی حضرت او را نوازش نموده بفرزندی خود سرفراز ساخته - شاهزاده خانم دختر کلان خود را در عقد ازدواج او در آوردند - همشیره او نورالنساء بیگم را به سلطان سلیم^۱ نسبت

¹ In MS. B شاهزاده سلطان سلیم

کردند - و بمنصب چهارهزاری ذات و سوار رسید و سرکار قنوج جاگیر یافته، چون قوت گرفت خیالات فاسد در رنگ پدر و عموها در سر رسانید - حضرت خلیفه الهی بر اوضاع^۱ او واقف شده در خدمت حضور خود نگاه داشته - آخر به اجل طبعی در گذشت - راقم این اوراق شیخ فرید بهکری در سال ۱۰۲۳ که رایات عالیات جهان گیری در دارالبرکه اجمیر نزول اجلال داشت، دیوان سرکار نواب نورالنساء بیگم بود - این صالحه دوران با شاهزاده خانم منکوحه برادر خود همان رابطه قرابت را مرعی میداشت و شاهزاده خانم نیز ادب و قواعد او را نگاه میداشت، و گارخ بیگم والد ایشاں تا سال مذکور در حیات بود - در بیماری او حضرت خلیفه الهی به عیادت پرسی به خانه او رفت - آن صالحه نه تقوی سر و پا بنظر حضرت خلیفه الهی گذرانید - آن حضرت که کان کرم بودند حتی ادب بیگم را که دختر مرزا کامران و خوشدامن حضرت و یادگار جمله بیگمان مسن و معمر مانده بود توره و ضابطه سلسله عالیہ چغتیہ را از دست نداده تسلیم کرده، سر و پا گرفتند - سبحان الله بیوه زنی ماهیانه خوار خود را بادشاه روی زمین چنین عزت بخشیده - الحال از آن سلسله کسی باقی نیست -
 الله باقی، الله باقی -

خواجہ عبدالمجید آصف خان

مرد نویسنده اهل قلم بود، بمرور ایام بمرتبہ امارت

برایں اوضاع B MS. 1

رسید، بر سر گنجه کشتکه رفت و آنجا را فتح نمود و جمیعت بسیار قریب هشت هزار سوار نوکر کرد، و از حضرت عرش آشیانی واهمه خورده، پیش خائزسان و بهادر خان که در آن وقت بغی صریح ورزیده بودند رفت - و در مجلس اول از زعم و تکبر خان خانان از آمدن خود پشیمان گشته و به لطائف الحیل با برادر خود از نزد او برآمده و مهاربه نمود و زخمی گردید - و باز به درگاه عالی رسیده خدمت وکالت یافت و به اجل طبعی در گذشت -

زین خان کوکه

از امرای کبار حضرت عرش آشیانی بود، بمنصب پنجهازاری ذات و سوار رسیده بود - در شجاعت و صفات حمیده سر آمد ابنای روزگار خود بوده، در فهم و دانش و عقل و سائر کمالات ممتاز بود، قرب و حالت که با حضرت عرش آشیانی نموده داشت، مشهور عالمیان است - ضیافتی که به حضرت عرش آشیانی کرد و آن حضرت را بخانه خود طلبیده از آفتاب هم شهرت دارد، مجملأ بیان می سازد که از اصراف اطعمه و اشربه و عطریات و بنخور را بتحریر نمی آرد - چبوتره طویل و عریض برای نشستن حضرت^۱ از شال های طوس که در آن وقت کم یاب بودند، بست - دوم در محاذی نظر ایشان یک حوض پر از کلاب

۱ In MS. B حضرت عرش آشیانی

یزدی و حوض دیگر از رنگ زعفران و حوض ثالث از ارگجه مهیا کرده، که اهل طوائف از هزار کس جمع آمده بودند، آنها را در حوض می انداختند که تمامی لباس آنها رنگین میشد. سیوم جوهای شیر با شکر آمیخته و شربت مخلوط با گلاب یزدی جاری ساخت، و تمامی صحن خانه را از گلاب یزدی بجای آبپاشی پاشیدند و جواهر مرصع آلات در ثوکره‌ها انداخته با فیلان نامی پیشکش گذرانید، در هند شهره است که فیلان بسیار از زین خان و اسپان از قلیچ محمد خان و خواجه سرایان از سعید خان - چون صبیبه^۱ مشار الیه با سم خاص محل در ازدواج حضرت جنت مکانی درآمد، قرب و حالت ایشان زیاده از ما یتصور بود - در معامله بنگش و تیراه که واقعه راجه بیربر روداد، کمی از ایشان از نظر حضرت عرش آشیانی افتاد و باز بعرض مقدس رسید که اسپان بسیار به اله آبش نزد شاهزاده سلطان سلیم فرستاده است - ای معنی باعث مزید علت گردید، آخر در گذشت -

ادهم خان کوکه

نسبت رضاعی به حضرت خلیفه الهی داشت، و بمرتبہ امیرالامرای رسید، والده اش ماهم انکه او را بغایت دوست میداشت - در سال وقایع ششم ماه الهی موافق سنه سبعین و تسعمایه ادهم خان کوکتاش که در تقرب و جاه برقرینه بود از روی غرور جاه و جوانی و مال باغواي شهاب‌الدین احمد خان

شمس‌الدین محمد خان آنکه را که وکیل سلطنت بود در سر دیوان
 بقتل رسانید - از بسکه غرور و نفوت و اعتماد بر حمایت حضرت
 خلیفه الهی داشت ، گریخته بر در حریم استاده ماند - حضرت
 از اندرون بیرون آمده به لطائف‌الحیل شمشیر از او گرفته دست و
 گردن او را بسته از بام انداخته بسیاست رسانیدند و جمعی که
 درین فساد کوشیده بودند آنها را هم سیاست نمودند ، و هر کس
 خود را بگوشه کشیده بودند - از آنجمله منعم خان و محمد قاسم
 میر بحر از آب چون گذشته پل را ویران ساختند - شهاب‌الدین
 احمد خان نیشاپوری نیز متواری گشت - و ماهم آنکه از غصه و
 اندوه پسر خود بیمار گشته بعد از چهل روز وفات یافت -

به آزارے دل مورے چه کوشی

هر آن شربت که نوشانی به نوشی

” دو خون شد ، تاریخ است - حضرت خلیفه الهی بعد از رسانیدن
 قصاص ، خود بخانه ماهم آنکه رفته جنازه پسرش را بکتف خود
 برداشتند و والده او را بدین عنایات موفوره تسلی خاطر ساختند -
 و در سال ششم جلوس موافق منہ ثمان و ستین و تسعماتیہ
 ادھم خان را به سارنگپور و فتح ولایت مالوا کہ در زمان شیرخان
 سور ولایت مذکور به شجاعت خان کہ از خاصہ خیلان او بود ،
 تعلق داشت و بعد از فوت او به پسرش باز بہادر قرار گرفته بود
 فرستادند - پیر محمد خان و صادق محمد خان و قباخان کنک

و عبدالله خان اوزبک و شاه محمد خان قندهاری و دیگر امرا بکومکی او تعیین نمودند. چون بده گروه سارنگپور آمده قلعه ساخته نشست و این باز بهادر در سرود و اقسام نغمه های بی نظیر وقت خود بود، و اکثر اوقات به صحبت لولیان و پاتربازی و لعب و ملاهی میگذرانید. چون معسکر^۲ بادشاهی بگرد قلعه رسیده او بی ترتیب با افواج خود بجنک شتافت، امرای افغان که از او آزرده بودند راه فرار پیش گرفتند. باز بهادر هم گریخته بدر رفت و روپ متی نام حرم او که بنام او شعر می گفت با حرم های دیگر و خزانه بدست افتاد. خواجه سرای باز بهادر به وقت هزیمت زخمی بروپ متی زده که زنده بدست بیگانه نیفتد، با وجود ادهم خان حقیقت فتح را نوشته بدرگاه فرستاد تمامی حرم ها و پاتران و لولیان باز بهادر را پیش خود نگاه داشته چند فیلان را همراه صادق محمد خان فرستاد. این معنی در خاطر اشرف گران آمده بمقتضای وقت خود عزیمت مالوه نمودند و به سارنگپور در منزل ادهم خان فرود آمدند. ادهم خان هر چه درین مهم بدست آورده بود همه را بنظر حضرت گذرانید.

مرتضی خان شیخ فرید بخاری دهلوی

از امرای عظیم الشان بود. در سادات بخاری و باره و بهکری مثل وی سید نیست و نبوده و نخواهد شد.

۱ In MS. B می گذشت

۲ In MS. B معسکر

شیخ از سادات موسوی است ، در صغر سن بخدمت حضرت عرش
 آشیانی تربیت یافته بوالا پایه میر بخشی سر بلندی یافته بود ،
 و پیوسته بمیامن تربیت آنحضرت ترقی و تصاعد نموده ، بمنصب
 پنج هزاری و میر بخشی رسیده بود - اگرچه سمت بخشی داشت اما
 بخشی بود وزیر نشان ، چند سال دفتر تن که لازمه خدمت دیوانی است
 از بر رشدی دیوان جانب خود کرده ، مجال جا گیر را به ارباب طلب
 تنخواه می نمودند - ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته و سنجیده
 بود - بزرگی و دولت از و قدر و شرف داشت نه او از بزرگی و دولت ،
 شجاعت و سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود ، و در فیض بر
 روئے خلق باز کرده ، هر که با و رسیده چهره ناکامی در آئینه
 خیال ندیده - در آغاز سلطنت جنت مکانی^۲ مصدر خدماتی شد
 که اساس دین و دولت ایشان^۳ بدان استحکام پیرفت - بعد از
 فوت حضرت عرش آشیانی خدمات شائسته از و بوقوع آمده ، یکی آنکه
 حضرت جنت مکانی به حسن و تدابیر و اعانت شیخ فرید به سلطنت
 موروثی رسیدند ، که با خان اعظم و راجه مانسنگه در معامله سلطان
 خسرو متفق نگشته^۴ از قلعه برآمده با جمیع امرا آمده جنت مکانی را

1 کشیده In MS. B

2 Not mentioned in MS. B.

3 This seems to have been omitted in MS. B.

4 متفق در معامله سلطان خسرو نگشته In MS. B

دیده و مبارکباد پادشاهی داد - دوم رخنه که در سلطنت آنحضرت از خروج سلطان خسرو افتاده بود به ترددات حسنه ایشان آن رخنه مسدود گشت و به سلطنت استقلال آنحضرت رسیدند - مجملًا از تدابیر و شجاعت و وقار و بردباری شیخ فرید را به تقریب گریختن شاهزاده سلطان خسرو به عالم تحریر می آرد که چون دماغ سلطان خسرو بمالیخولیای^۱ سلطنت موهوم و ژاژخانی هائے خوش آمد گویان خانه بر انداز اشفته و سراسیمه گشت، و این مالیخولیا در مغز سرش جا گرفت، همواره از خدمت پدر ترسیده و متوحش می بود - هر چند آن حضرت به نوشدارو شفقت و التفات و مدارا و دلجوی میفرمودند، او بیشتر متردد و متوهم می زیست - تا آنکه شب یکشنبه هشتم شهر ذی الحجه بعد از انقضای یک ساعت نجومی با معلودی که محرم راز و محل اعتماد او بودند، از دارالخلافه اکبرآباد برآمده، راه فرار پیش گرفت - و بعد از نفسی امیرالامرا خبر یافته به خدمت حضرت جنت مکانی شتافته^۲ عرض کرد که پادشاهزاده سلطان خورم را به تعاقب آن بے عاقبت اندیش رخصت فرمایند، یا بنده را باین خدمت مامور سازند - آخر باعزیمت صائب شیخ فرید را با اکثر امرا بطریق منقلا رخصت فرمودند و خود به اختیار ساعت مقید نشده، آخرهای آن شب رایت فتح و فیروزی را بر

۱ In MS. B به ماخولیهای سلطنت

۲ In MS. B بخدمت حضرت شتافته 3

افراشتند ، و سلطان خسرو و حسن بیگ بدخشی که از کابل بدرگه می آمد در نواحی متبرادو چار می شود ، و او را بهزار بو و رنگ از خود ساخته همراه می کرد . در مخاطب خان بابا گفته ، مدار و اختیار خود را به قبضه اقتدار و حواله می نماید ، چون حسن بیگ از حضرت خلافت پناهی مطمئن خاطر نبود ، ازین مطالب استشمام بے عنایتی نموده بطریق بغی^۱ و کفران نعمت پیش می گیرد و در اثنای راه از سوداگر و غیره^۲ با هر کس که پیش می آمد اموال او غارت کرده و سرها را^۳ با آتش بیداد سوخته از دود مظلومان اندیشه نکرده طے راه ادبار نمودند . خصوصاً اسپان سوداگری و طوایل بادشاهی هر جا به نظرش در می آمد ، متصرف گشته بهمرهان قسمت میکرد و پیادها را سوار ساخته همراه میگرفت . و عبدالرحیم دیوان لاهور که برکاب سعادت می آمد رفته سلطان را دید ، بخطاب ملک الوزرا^۴ مخاطب گشته روانه لاهور شد . شیخ فرید سر در دنبال او داشت و بتوزک می رفت . هر چند امیرالامرا و مهابت خان را خصومتی که با شیخ داشتند و حرف هائے مغل معروض میداشتند و او را با نادولت خواهی متهم می ساختند و عرض می نمودند که دیده و دانسته شیخ فرید سلطان خسرو را در پیش انداخته می رود و قصد گرفتن

1 In MS. B طریق بغی

2 In MS. B غربا

3 In MS. B سراها

او نمیکند ، و الا هرگاه خواهد - خود را باو می رساند و کارش تمام می سازد ، تا آنکه مهابت خاں را نزدیک شیخ فرید فرستاده ازان مقوله تهدیدات نمودند - شیخ اصلا از جا درنیامده در خور اخلاص و قرارداد خود پاسخ گذار شد - درین چند روز سلطان خسرو دوازده هزار سوار جمع آورده لشکر و ترتیب اسباب ضلالت و ادبار پرداخت ، و از درون و بیرون نائره قتال و جدال اشتعال پذیرفت - و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عسکر منصوره بحوالی آب سلطانپور رسیده و موکب اقبال خاقان گیتیستان نیز لشکر منقلا را قوی پشت دارد ، و درین زودی تسخیر قلعه لاهور متعذر بود ، ناگزیر دست از محاصره باز داشته به تقابل عساکر اقبال شتافته - میر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت سلطان خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر مسهرند² ملاقات نمود ، هر چند به نصایح ارجمند رهنمون سعادت و نیک بختی شد ، به سلطان خسرو از غایت غرور متاثر نه گشت ، و نتیجه آن مترتب نگردید - میرمذکور را هما شب رخصت انعطاف ارزانی داشته ، صبح نگاه که در حقیقت شام ادبار او بود خود نیز از پی شتافت - مقارن اینحال در آن شب باران عظیم شد - جمعی از اوباش واقعه طلب که بر

1 In MS. B فراهم آوردن . It appears the word به has been omitted before لشکر .

2 In MS. B ظاهر شهر .

گردد او فراهم آمده بودند ، چون هیچ کدام خیمه بخود نداشت به مواضع اطراف و نواحی در آمده از تطاول و تعدی زن و دختر رعایا را بزور کشیده مطعون و مردود ازل و ابد گردیدند ، و صبح بهمان حالت سوار شده خود را به سر حلقه ارباب زوال و نکال رسانیدند ، در آخرهای آن روز شیخ فرید در کنار آب بپاه آمده حقیقت سلطان خسرو را شنیده بکشتی و پل مقید نشده باری توکل را بآب راند و تمامی فوج او بمیامن اقبال بے زوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نمودند و در آنطرف آب میر جمال الدین حسین انجو پیش آمده جمعیت سلطان خسرو را به غایت الغایت گران ظاهر ساخت - و اظهار این مقدمه که موجب توهم خاطر همراهان بود از میر ناپسندیده نمود - شیخ جواب نا ملایم بمیر گفت و رخصت داد - با جمعی که همراه داشت جبه پوشیده مستعد کارزار گشت - مقارن این حال فوج مخالفان نمودار شد - بین الفریقین نائره قتال و جدال اشتعال پذیرفت - سادات بارهه که هراول لشکر بودند داد جرات و جلاوت داده ، و بسیاری از مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداخته خودها زخم کاری برداشتند - و از آنجمله سید جلال بخاری و غیره قریب ششت نفر از سادات بارهه بزخم های جان ستان سرخروی دین و دولت شدند - درین وقت سید کمال بخاری که التمش بود با

برادران خود بکومک فوج هراول شتافته ادای ترتیب صفوف نموده بهادران فوج برنغار نیز توسن شهامت را برانگیخته به میامن اقبال روز افزون حضرت جهانگیری مخالفان پیش را برداشته و اکثری از آنها دست بکار نبرده ، راه فرار پیش گرفتند و قریب چهار صد نفر سوار از ایماقات بدخشیان علف تیغ انتقام شده در زیر سم بادپایان عساکر اقبال پامال ادبارگشتند - سلطان خسرو با حسن بیگ زیاده از مایه تصور تردد و تلاش نموده ضرورتاً فرارنموده آواره بادینه ناکامی و زشت نامی شدند - انتظام بخش سلسله خلافت شیخ فرید رایت فتح و فیروزی را بر افراشته کوس شادی در عرصه مبارزت بلند آوازه ساخت - صندوقچه جواهر که سلطان خسرو همه وقت با خود میداشت با سکهمپال سواری او بتصرف برادر آن سردار لشکر منصور افتاده شیخ آنرا بخدمت حضرت خلیفه الهی ارسال داشتند - آخرهای همان روز بشارت فتح و فیروزی بمسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی بر جناح استعجال توسن اقبال بر انگیخته متوجه عرصه کارزار شدند و چون ، شخص نبود که سلطان خسرو بکدام سمت رو نهاده راجه یاسو وغیره که زمیداران کوهستان شمالی بودند بدان سمت فرستادند که هر جا از آن سرگشته بادیه ضلالت آگاهی یابند - گرم و گیرا شتافته او را بدست آرند - آورده اند که شیخ یک میدان راه پیش از نبردگاه فرود آمده بود، دو سه ساعت از شب گذشته بود که موکب منصور مع عسکر

دولت در خانه شیخ پیوست - شیخ از خیمه خود برآمده مردسک را به سه بادپای اقبال سود - آنحضرت فرود آمده شیخ را در آغوش عاطفت گرفته عنایت و مرحمتی که در مخیله او بلکه در جمیع بندها نگذشته بود ظاهر ساخت و شب در خیمه شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند - چون سلطان خسرو بحال تباه از ناوردها برآمده سرگشته بادی ادبار گشت ، از همراهان خود کنگاش خواست - چندی از افغانان که رفیق او بودند گفتند که ولایت میان دوآب و پرگناتے که در آن سمت واقع اند تاخت و تاراج کرده بجانب اکبرآباد باید شتافت - اگر کارے از پیش رفت فیها و نعم ، والا بحدود ولایت شرقیه باید رفت ، و ممکن است که از راجه مانسنگه نیز معاونتے و مددے بشما برسد و درین میرو تردد بندگان حضرت را کجا تاب آنست که اینهما محنت و تعب را متحمل گشته دشت از شما باز ندارند - حسن بیگ گفت که این کنگاش غلط است شما را بجانب کابل باید شتافت ، چه از اسپ و آدم در آن حدود کمی نیست ، و بالفعل خزانه من در قلعه رھتاس موجود است - به مجرد رسیدن در حدود رھتاس ده دوازده هزار سوار مغل کار آمدنی در خدمت شما فراهم می آیند - اگر بادشاه از پے شما بیایند جنگ را آماده ایم و اگر این حدود را بر شما

ارزانی دارند یک چندی روزگار ساخته انتهای فرصت و قابو را طلب‌گار خواهیم بود تا آنچه نصیب است از نهانخانه تقدیر چهره کشا گردد. حضرت فردوس مکانی باهر بادشاه و حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه به یآوری همین کابل فتح هندستان کرده اند. کسی را که کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان می تواند کرد، معینا ایشان خزانه نداشتند و من چهارده لک روپیه در رهتاس موجود دارم که پیش کش می‌کنم. چون سلطان خسرو عنان اختیار خود را به قبضه اقتدار آن بسیار برگشته روزگار سپرده بود کنگاش او را مرجع داشت. افغانان جدای گزیده به هندوستان^۲ رفتند. سلطان خسرو با حسن بیگ خواست که از آب چناب عبور نموده خود را برهتاس رساند. بگذر سودهره رفتند، یک کشتی پر از همه یافتند، خواستند که از آن گذر بگذرند، ملاحان اضطرار اینها را دریافته خود را در میان آب روند و این خبر بمردم سودهره رسانده، چودهری و مردم سودهره میر ابوالقاسم نمکین را که در گجرات خورد^۳ بود خبردار ساختند، او در خدمت سلطان رسیده بهزار حیل و تدویر^۴ سلطان را با حسن بیگ و عبدالرحیم با پنج شش کس دیگر را بگجرات برد، و اینها لا علاج شده تن به قضا در دادند. روز شنبه سلخ

1 In MS. B در رهتاس دارم

2 In MS. B بجانب هندوستان

3 In MS. B پرگنه گجرات خورد

4 Strictly correct form is تزویر.

ماه محرم سنه ۱۰۱۵ هجری گرفتاری سلطان خسرو در باغ مرزا کامران به مسامع اقبال رسید - حکم شد که امیرالامرا بر جناح استعجال شتافته آنها را بدرگاه حاضر سازد - روز پنجشنبه سیوم^۱ صفر سنه مذکور سلطان خسرو را دست بسته و زنجیر در پائے به توره چنگیزخانی از طرف چپ به پیش گاه قهرمان جلال در آوردند - و حسن بیگ را در پوست گاؤ کرده بر دست راست و عبدالرحیم را در پوست خر کرده بر دست چپ استاده کردند - سلطان خسرو در میان هر دو استاده بود ، می لرزید و میگریست - حسن بیگ به گمان نفع موهوم بهره گوئی و ژاژخانی در آمده پریشان گفتن آغاز کرد ، که نه تنها من درین امر مستعد بودم همه بندهای درگاه شریک غالب اند - خان اعظم عرض کرد که حسن بیگ یاوه میگوید ، او می خواهد که بیارے از بندهای بادشاهی را همراه خود سازد و هرزه گوئی هائے او نمی توان شنید - حسن بیگ عرض کرد که تشنه ام ، حضرت فرمودند که جوی آب روان است بخور - حسن بیگ بر جوی آب افتاد نتوانست خورد ، عرض کرد ممکن نیست که بے ظرف اب تواند خورد^۲ - فرمودند که گاؤ و خر را به ظرف چه نسبت ، آخر حکم شد که سلطان خسرو را مسلسل محبوس دارند و حسن بیگ را با عبدالرحیم

1 In MS. B سیوم غره صفر

2 In MS. B عرض کرد که بے ظرف ممکن نیست که تواند آب خورد

واژگون بر خر سوار کرده بر دور شهر گردانند - چون پوست گاؤ زود تر از پوست خر خشک شد حسن بیگ پیش از چهار پهر زنده نمانده بر پشت خرجان داد - و عبدالرحیم را که در پوست خر کشیده بودند و بر دور شهر میگردانیدند او از غایت بی آرمی پوست سگ بر روکشیده در کوچه و بازار از قسم خیار آنچه رطوبت داشت بدستش می افتاد میخورد ، آنشب زنده ماند و روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند ، یک شبانه روز کرم بسیار در پوست افتاده بود ، بهرحال جانبر شد - چون در پرگنه بهرونوال شیخ فرید این فتح کرده بود ، حسب الالتماس شیخ در آن مقام شهرے آباد نموده به فتح آباد موسوم ساخته به شیخ عنایت کردند و به خطاب مرتضیٰ خانی سر بلندی یافت و جمعی از مفسدان سیاهبخت را که با سلطان خسرو رفیق طریق بغی و ضلالت بودند به جهت سیامت و عبرت حکم شد که از باغ مرزا کامران تا دروازه قلعه لاهور دو رسته دارها نصب کرده به اقسام عقوبت بردار کشیدند - و حضرت بمبارکی داخل شهر لاهور شدند ، و سلطان خسرو را بر فیل نشانیده در میان دارها گذرانیدند تا همراهان خود را به آن عقوبت دیده از عمل زشت خود عبرت بر گیرد و شیخ فرید مرتضیٰ خاں را به صاحب صوبگی گجرات رخصت فرمودند -

شیخ در آن صوبه بیست هزار سوار نوکر کرد و بندوبست و ضابطه نیکو نهاد که از دیگران نه شد - اولاد در تنبیه و تادیب مراسم^۱ (۹) کوشیده متعمری را در آن دیار نگذاشت - و جمع را مطیع و منقاد خود ساخت ، و پیشکش های لائق از جام و بهار گرفت ، و در شهر احمدآباد سرا و رباط بنا ساخت ، و بخارا نام نهاد ، مسجد و عمارت روضه متبرکه حضرت میان شیخ وجهیه الدین^۲ گجراتی رحمه الله علیه را بنوعی بنا نهاد که تا دور قیامت اساس آن باقی خواهد ماند - در دهلی و فریدآباد را زیورهای عمارت و تالاب آب پوشانیده و در رعایت خاطر خانواده های قدیم چندان کوشید که کسی ازخوان احسان او محروم نماند ، و اساسی سادات متوطنان تمامی صوبه گجرات را از مذکر و مؤنث و جوان و پیر و طفل حتی زنان حامله را بقلم در آورده و اسباب عروسی پسران و دختران را از سرکار خود داده و بعضی که زنان حامله بودند جهیز عروسی را فراخور حالت هر کدام بطریق امانت سپرده که هرگاه بعالم وجود آیند کار خیر آنها از آن زر نمایند - چنانچه در زمان خدمت دیوان گری صوبه گجرات که مسود اوراق شیخ فرید بهکری داشت در سنه ۱۰۳۶ آنها که از کتم عدم پا بعرضه^۳ وجود نهاده بودند ، عروسی آنها از آن زر شد - و بعد از

1 Here the MS. is worm eaten and the text is not legible.

2 Shaykh Wajih-al-Din : for an account of his life, see *Tadhkirah i 'Ulama i Hind*, p. 249

تغیر صاحب صوبگی گجرات شیخ بحضور آمده نوازش یافت ،
 و سر حلقه ارباب اخلاص جهانگیری گشت . و در سال ۱۰۲۱
 که رایات عالیات جهانگیری در دارالبرکه اجمیر نزول
 اجلال نمود ، شیخ را بمهم کانگره تعیین فرمودند . در قصبه
 پتهان ودیعت حیات را بموکلان قضا و قدر سپرد ، رحمة الله علیه .
 همگی از وجهه نقد یک هزار اشرفی از بساط ایشان بر آمد .
 آورده اند که چون شیخ بعزیمت مهم کانگره بدلهلی رسید بطواف
 پدر و اجداد بزرگوار خود رفت ، جای قبر خود را در تحت اقدام
 بزرگان خود نشان داد که در آنجا مدفون سازند و زینهار عمارت بر
 سر قبر ما نکنند ، در رنگ قبر غریبان باشد . مناقب شیخ را تا کجا
 بیان نماید که زبان در مدح آن عاجز و بیان در تبیین آن
 قاصر است ، سخاوت او عام بود ، اما به چارن و بادفروش^۱ و
 کلاونت و اهل طوایف کمتر چیزی می داد که به کار آنها
 نیاید بلکه مکروه میداشت ، داد و دهش اولاً به اهل خانقاه و
 متوکل که در تمام دیار هند اند ، بعد به میخادیم و اکابر
 و اعیان و محتاجان و بیوه زنان که شوهر آنها در نوکری او وفات
 یافته اند ، آنها را علی قدر حال مواجب تعیین ساخته و طفلان یتیم
 را به فرزندی خود برگرفته معلم را بجهت تعلیم آنها معین ساخته
 بود و خوراک و پوشاک از سرکار خود میداد . در وقت دیوان
 آن طفلان مثل فرزندان حقیقی در بغل و کتف و پهلو نشسته هر
 چه دل آنها میخواست از او طلب میکردند و می یافتند و مدد

1 Charan means a dancer and badfarosh means a bard.